

از دربار تا بازار تک نگاری یک تذکره در دو بخش (۱)

با یاد دکتر ذبیح الله صفا استاد تاریخ ادبیات ایران

و

پیشکش به استاد دکتر حسین خطیبی

فکر نگارش این مقاله شش سال پیش پس از خواندن مقاله ای از آقای جروم کلیتون استاد بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه پرینستون، در «ویژه نامه نقد ادبی ایران» فصلنامه ایران نامه برای این بنده پیدا شد.^۱

انتشار آن مقاله به اصطلاح فرانسویان «خون بسیار از قلمها جاری ساخت». استاد فقید دکتر محمد جعفر محجوب در همان فصلنامه اشاره ای ممتع به این مقاله فرمود،^۲ و استادان ارجمند دکتر جلال متینی و دکتر احمد مهدوی دامغانی در مقاله مشترکی در مجله ایران شناسی بر آن مقاله ایرادها گرفتند.^۳

اما پاسخها و به عبارتی ردیه هایی که به مقاله آقای کلیتون داده شد، از جنس فکری نبود که در ذهن این بنده می گذشت. زیرا این استادان بیشتر به دفاع از روش تدوین تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا، و توضیح شیوه های نگارش تاریخ ادبیات فارسی (به توسط خارجیان و ایرانیان) و عربی پرداخته بودند در حالی که حمله اساسی آقای کلیتون به یک نوع ادبی مرسوم در ادب فارسی بود، یعنی ایشان به مقوله تذکره نویسی به عنوان شیوه ای بیفایده و غیر قابل استفاده در تحقیقات ادبی پرداخته و به عنوان شاهد، کارسترک دکتر ذبیح الله صفا را در زمینه تاریخ ادبیات در ایران به زیر ذره بین نقد برده بودند.

درگذشت دکتر صفا در نهم اردیبهشت ۱۳۷۸ موجب شد که این فکر که: «آیا

تذکره‌های شعر فارسی به همین بدی و بی‌بنیادی که آقای کلیتون به آن اشاره کرده است هست یا نه؟» بار دیگر در ذهنم قوت بگیرد، و لاجرم بار دیگر نگاهی بیفکنم به این اثر بزرگ استاد فقیدم دکتر صفا که جلد اول آن را در محضر ایشان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران خوانده و امتحان داده بودم. در این میان مثنوی دلنشینی را که استاد دیگرم دکتر حسین خطیبی، برای جشن نامه دکتر صفا سروده بود دیدم و به این هر سه بهانه به نگارش این مقاله پرداختم. آرزویم این بود که این مقاله در «یادنامه استاد ذبیح‌الله صفا» ایران‌شناسی که برای تجلیل از وی منتشر شد چاپ شود، اما توفیق رفیق نشد و کار چاپ آن به شماره چهارم سال یازدهم و شماره اول سال دوازدهم ایران‌شناسی موکول گردید.

آقای جروم کلیتون در انکار ارزشهای تذکره نویسی فارسی، اولین فرنگی نیست و به قول محبوب نه تنها فرنگان که مستفرنگان بسیار، این نوع ادبی فارسی را نشناخته و نخوانده منکرند و آن را چیزی بیفایده و مخل به حال شناخت واقعی ادبیات می‌دانند و معتقدند که نگاه انتقادی به ادبیات را باید از روزنه «نقد نوین» و «تحلیل محتوایی متون» و انطباق آن بر قواعد «نقد نوین» آغاز کرد.

در این باب آنان درست به نقاط ضعف تذکره‌های فارسی - که مورد قبول بی‌چون و چرای این بنده نیز هست - اشاره دارند و معتقدند که این همه تذکره بیفایده و بیفایده است زیرا: «این امکان وجود دارد که کار تذکره نویسی موجبات گشوده شدن بند کیسه امیری یا وزیری را فراهم آورد و شخص تذکره نویس را به نوایی برساند»^۵.

اینان در مقابل، به هیچ وجه به نکات بسیار بسیار فراوان و مثبتی که پس از خواندن دقیق یک تذکره نصیب خواننده می‌شود، اشاره‌ای ندارند و در راه اثبات آن معایب، این فواید را نادیده می‌گیرند. و چون شاید ناخوانده تذکره‌ها را تورقی کرده اند و یا حتی گاهی به اصطلاح متداول «آخوندی» فقط تذکره را دیده اند یعنی پشت جلد و قد و قامت آن را تماشا کرده اند، مبادرت به صدور احکامی می‌کنند که اگر طبقه بندی شود قابل تأمل و پاسخگویی است. مقاله آقای کلیتون بی‌شبهه از این دست مقالات «تورقی» است که استادان یاد شده در آغاز مقاله ضعف استدلالهای ایشان را تا حدودی برشمرده اند. اما برای تحریر این مقاله - که نه در دفاع از تذکره نویسی بل به خاطر نشان دادن فواید آن تنها با قراءت دقیق یک تذکره نوشته شده است - اعتنایی به اعتقادات آقای کلیتون در مقاله یاد شده بیفایده نیست.

به نظر آقای کلیتون در مقاله مورد اشاره، ایرادها و اشکالات تذکره نویسی فارسی از

این قرار است:

- ۱- «در تذکره های شاعران، کار اصلی تذکره نویس تثبیت عظمت سنت شعر است از راه عرضه مشتى از خروار و اندكى از بسيار شاعران بزرگ و ارجمند كه به زباني معين شعر سروده اند».^۶
 - ۲- «كار ديگر اين تذکره نويسان افزودن بر حيثيت اجتماعي حرفه شاعري ست كه شخص تذکره نویس هم عضوي از اعضاي آن حرفه محسوب مي شود».^۷
 - ۳- «و سرانجام اين امكان نيز وجود دارد كه كار تذکره نويسي موجبات گشوده شدن بند كيسه اميري يا وزيری را فراهم آورد و شخص تذکره نویس را به نوایی برساند».^۸
 - ۴- «نکته مهم اما، در اين است كه در كار تذکره نويسي، شاعر بد وجود ندارد، حتي شاعران ميانمايه هم يافت نمی شود، بلکه يكسانی و يکنواختی قابل ملاحظه ای در تمجيد شاعران به چشم می خورد».^۹
 - ۵- «تذکره مقام ارجاع و ادای احترام است، نه موضع بحث چند و چون. رشته پیوند دهنده ای اگر در آن هست گهگاهی ست و از راه کوششهای دو دلانه ای انجام می گیرد كه هدف از آنها ايجاد نوعی پیوند دودماني ست از ميراث فكر مشخصی ميان شاعران بزرگ كه از پی يكدیگر زيسته اند».^{۱۰}
 - ۶- «متأسفانه سنت تذکره نويسي برای مطالعات ادبی امروزه چندان مساعد نيست».^{۱۱}
- این بنده پس از مطالعه مقاله آقای کلinton به یاد آورد كه رساله پایان دوره لیسانس ام در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشكده ادبیات و دانشسرای عالی در سال ۱۳۳۷ خورشیدی، تحقیقی انتقادی و مقایسه ای در يك تذکره كم شناخته شده زبان فارسی به نام تذکره نصر آبادی بوده است.
- استاد راهنمای این كمتري در این رساله دكتر حسين خطیبي بود كه با معيارهای نوآوری در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۴۰ در نزد ما جوانان به سنت پرستی و كهن گرایی شهرت داشت. به ویژه آن كه او به جرأت تمام در اولین «كنگره نویسندگان ایران» در خانه فرهنگ شوروی و در حضور استادش ملك الشعراء بهار، كه پس از درگذشت او كرسي سبك شناسی و دستور زبان فارسی بهار به وی واگذار شد، دلیرانه به اتفاق خانم دكتر فاطمه سیاح، در مقام دفاع از سنت ادبی ایران در برابر شادروانان دكتر پرویز ناتل خانلری و احسان طبری ایستاد و به خصوص بر سخنرانی دكتر خانلری نقد جانانه ای كرد كه طبعاً به مذاق مجلس «جهت دار» آن كنگره خوش نیامد و نام دكتر خطیبي به «ليست سیاه» رفت.^{۱۲}

شگفت آن که هنگامی که این بنده نومیدانه و با احتیاط بسیار، عنوان عجیب «شعر هندی و مقایسه آن با مکتب سمبولیزم در فرانسه» را به خدمت ایشان بردم و متذکر شدم که کتاب اصلی مورد استفاده بنده تذکره نصر آبادی خواهد بود، استاد با گشاده رویی و سعه صدر تمام گفت: «حرف گنده ای ست. اما اگر بخش مقایسه ای آن را با خانم دکتر ماه منیر نفیسی استاد زبان فرانسه دانشکده از جهت ویژگیهای مکتب سمبولیزم فرانسه انجام بدهی من قبول می‌کنم». به این طریق من به سراغ تذکره نصر آبادی رفتم و کوشیدم که به مرحمت خانم نفیسی میان تصویرها و تخیلهای شاعران مذکور در این تذکره و شاعران برجسته سمبولیست فرانسه و در رأس همه آنها استفان مالارمه^{۱۳} شباهتهایی بیابم و رساله را بنویسم و به دکتر خطیبی بسپارم.

نسخه اولیه و خطی این رساله و شش هزار و سیصد و هشتاد فیش استخراج شده از آن مثل بسیاری کاغذها و مدارک دیگر به لطف همسر و به طوری کاملاً اتفاقی در سفری که هیچ کدامان گمان نمی‌بردیم بی‌بازگشت باشد به این جا آمد.

حال نگاهی دوباره به این تذکره و فارغ از آن مبحث مقایسه ای و با عنایت به نظرگاه تحلیل محتوایی آن، فرصتی ست برای تأمل درباره فرضیه های آقای کلیتون در مورد بیفایده‌گی تذکره نگاری در زبان فارسی و آن شش موردی که در تأیید فرضیات خویش نوشته اند.

در آغاز برای آن که معلوم شود تذکره نصر آبادی چگونه کتابی ست یک معرفی کوتاه از آن ضروری می‌نماید.

تذکره نصر آبادی تذکره ای ست در باب سراینندگان و ناظران و شاعران تقریباً همعصر و همزمان نویسنده آن که از اهالی نصر آباد در حوالی اصفهان است که به قول مصحح و ناشر آن مرحوم وحید دستگردی در زمان انتشار تذکره (۱۳۱۷ ش): «تخمیناً دارای پنج شش هزار جمعیت و از حیث آب فراوان و اشجار میوه و بیشه های فراوان که همه در حوالی زاینده رود واقع است، مسلم بر بسیاری از قرای مارین رحجان دارد».^{۱۴}

این تذکره را میرزا محمد طاهر نصر آبادی در ایام سلطنت شاه سلیمان اول (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه. ق.) فرزند شاه عباس دوم و پدر شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرده. تذکره مشتمل است بر شرح حال و آثار قریب هزار نفر از شعرای عصر صفوی و معاصران مؤلف. تذکره نویسان قرون اخیر مانند آذر بیگدلی صاحب آتشکده و دیگران از این تذکره استفاده بسیار کرده اند ولی نامی از آن نبرده اند.^{۱۵}

مرحوم وحید دستگردی مصحح و ناشر این تذکره که چندان دقتی هم در کار تصحیح

آن به کار نبسته است درباره اهمیت این تذکره تذکر می دهد:

علاوه بر احیای نام هزار شاعر عصر صفوی، اخلاق و احوال دوره صفوی و بسیاری از مطالب مهم تاریخی را هم نشان می دهد و برای ادبا و مورخین و کسانی که می خواهند به حقایق تاریخی عصر صفوی پی برده و آشنا بشوند بی نهایت مفید و مددکار است.^{۱۱}

تذکره نصر آبادی نسبت به سایر کتب تذکره همعصر با اندکی اختلاف در زمان تألیف - کمتر از تذکره هایی چون میخانه، آتشکده، هفت اقلیم مورد توجه و اقبال محققان بعد قرار گرفته است چنان که در تاریخ ادبیات در ایران استاد صفا، درباره شعر دوره صفویه، این تذکره بعد از میخانه با ۱۱۸ مورد، آتشکده با ۱۰۹ مورد، و هفت اقلیم با ۱۰۴ مورد، فقط در ۹۴ مورد به عنوان مرجع مورد اشاره قرار گرفته است^{۱۷} و این باز خود دلیلی است که تذکره های دیگر از جهت ارجاع مقام مهمتری را داشته اند. حتی دکتر محبوب در مقاله «گفتار درباره بعضی از مستفرنگان و فرنگان» چندان نظر عنایتی به آن نداشته و آن را در ردیف تذکره های قابل ذکر که از شرح احوال روزگار خالی نیست برشمرده است: «مجمع الخواص صادقی کتابدار و حتی تذکره نصر آبادی با همه توسعی که نویسنده در انتخاب شاعران داشته از نقد و اظهار نظر خالی نیست».^{۱۸}

اما تذکره نصر آبادی که نویسنده آن توسعی در انتخاب شاعران داشته از جهت تبویب و طبقه بندی شاعران همعصر خود، در خور توجه و اعتناست. در این طبقه بندی او شاید برای اولین بار نگاهی جامعه شناسانه به طبقات شاعران داشته و آنها را بر اساس موقعیت اجتماعی در صفوف و فرق مجزا از هم در کتاب جا داده است.

مقدمه کتاب در ذکر اشعار پادشاه و پادشاهزادگان است شامل ده شرح حال در هفت صفحه. یعنی مؤلف کمترین بخش تألیف خود را به کسانی اختصاص داده است که بنا بر بند ۳ ادعای آقای کلینتون باید بند کیسه را شل می کرده و تذکره نویس را به نوعی مورد مرحمت خاص قرار می داده اند.

پس از این مقدمه، مؤلف «تذکره درجه سوم» نصر آبادی طبقات شاعرانی را که از آنها نام برده با نام «صف» از یکدیگر مجزا ساخته و در هر صف اگر ضرورت داشته، فرق آن صف را برشمرده است به این شرح:

صف اول - در ذکر امرا و خوانین و سایر ملازمان پادشاه و آن مشتمل است بر سه

فرقه:

- فرقه اول - در ذکر مقربان و امرای ایران (۳۸ صفحه، ۴۴ شرح حال).
- فرقه دوم - در ذکر امرا و خوانین هندوستان (۱۶ صفحه، ۲۶ شرح حال).

- فرقه سوم - در ذکر وزرا و مستوفیان و کتاب دفترخانه‌ها مایون اعلی (۲۶ صفحه، ۴۷ شرح حال).
- صف دوم - در ذکر سادات عالی درجات و نجبا و سایر جماعت اعزّه (۵۰ صفحه، ۱۰۷ شرح حال).
- صف سوم - در ذکر علما و فضلا و آن مشتمل است بر سه فرقه:
- فرقه اول - در ذکر علما و فضلا (۵۰ صفحه، ۱۰۰ شرح حال).
- فرقه دوم - در ذکر خوشنویسان (۳ صفحه، ۵ شرح حال).
- فرقه سوم - در ذکر فقرا و درویشان (۲ صفحه، ۷ شرح حال).
- صف چهارم - در ذکر شعرا و آن مشتمل است بر سه فرقه:
- فرقه اول - در ذکر شعرای عراق و خراسان (۲۲۱ صفحه، ۴۳۰ شرح حال).
- فرقه دوم - در ذکر شعرای ماوراء النهر (۱۲ صفحه، ۵۴ شرح حال).
- فرقه سوم - در ذکر شعرای هندوستان (۷ صفحه، ۱۲ شرح حال).
- صف پنجم - در ذکر اقوام کمینه و این فقیر بی وجود (۱۱ صفحه، ۷ شرح حال).
- خاتمه - در ذکر تواریخ و الغاز [لغزها] و معنیات متقدمین و متأخرین و آن مبنی است بر دو دفعه:

- دفعه اول - که اسم قائل مشخص است و آن مشتمل است بر سه حرف:
- حرف اول - در ذکر تواریخ (۵۴ صفحه، ۶۵ ماده تاریخ).
- حرف دوم - در ذکر الغاز (۸ صفحه، ۱۹ لغز).
- حرف سوم - در ذکر معنیات (۴۵ صفحه، ۷۰ معما).
- دفعه دوم - که اسم قائل مشخص نیست و آن مشتمل است بر سه حرف:
- حرف اول - در ذکر تواریخ (۶ صفحه، ۲۹ ماده تاریخ).
- حرف دوم - در الغازی که قائل معلوم نیست (۳ صفحه، ۱۱ لغز).
- حرف سوم - در معنیات که قائل مشخص نیست (۲ صفحه، ۱۳ معما).

در شمارش مجدد شاعرانی که نصر آبادی در تذکره خود نام آنان را آورده است - به استثنای بخش خاتمه که گاه هم اسم شاعران تکراری است و هم نام برخی از شاعران پیش از دوره صفوی در آن آمده است - ما جمعاً به ۸۶۲ شاعر بر می‌خوریم، اما در فهرست چاپی کتاب نام ۱۰۲۱ شاعر آمده است. این تفاوت عددی ناشی از دوباره شماری مصحح اولیه تذکره و نیز جای دادن نام کلیه شاعران غیر از دوره صفوی در فهرست اعلام بوده است.

اما شیوه طبقه بندی صاحب تذکره از جهت کل روش تألیف در خور توجه است به این معنی که او با زیرکی کوشیده است تا شاعران را که در صف چهارم جا داده به کلی از دیگران که شاعری از وسایل سرگرمی شان بوده جدا سازد، هر چند که این شاعران چندان هم به «پیشه شاعری» به قول ناصر خسرو وابسته و دل بسته نبوده اند و حتی گاه به حرفی اشتغال داشته اند که به روزگار ما تقریباً متروک شده است. و ما در مقاله به برشماری بعضی از آنها می پردازیم. نصرآبادی در مقدمه تذکره، کلاً خاندان سلطنتی و شاهزادگان را از مبحث شعر و صف شعرا جدا کرده و در هفت صفحه با برشمردن ده شرح حال، کتاب شاعری شاهان و شاهزادگان صفوی را فرو بسته است.

صاحب تذکره کم شناخته شده نصرآبادی مشمول هیچ یک از بندهای ششگانه ادعانامه آقای جروم کلیتون نیست زیرا:

۱- میرا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی در متن ۵۵۵ صفحه ای تذکره اش به هیچ روی در پی تثبیت عظمت سنت شعر نبوده و حتی از شاعران بزرگ این دوره چون صائب، کلیم، عرفی و... که خروارها شعر در دیوان دارند نه تنها مشتی که بندانگشتی شعر بیشتر نیاورده است.

۲- مؤلف در کتاب خود مطلقاً در پی افزودن حیثیت اجتماعی حرفه شاعران نبوده بلکه به شرحی که خواهیم دید سعی داشته است که شعری را که در دربار دیگر ارج و قربی نداشته و در بازار جایی برای خود باز کرده بوده است معرفی کند.

۳- این تذکره نویس اصلاً به دربار راهی نداشته یا نمی خواسته است داشته باشد، قلندری بوده که چون پدر را در زمان جوانی از دست داده «از این سبب توفیق تحصیل کامل نیافته و روزگار جوانی وی به لهو و لعب گذشته و پس از طی جوانی از کار خود پشیمان و به حکم ذوق فطری معاشرت ارباب ذوق و ادب و فضل را اختیار کرده، در قهوه خانه که آن زمان جایگاه شعرا و دانشمندان بوده رحل اقامت انداخته به کسب ادب و هنر و شعر و شاعری پرداخته».^{۱۹}

۴- برخلاف بند چهارم ادعانامه آقای کلیتون، نصرآبادی در مقدمه تذکره خود به نقل از یک مباحثه منقول در محضر صاحب بن عباد، نقدی جالب از مدیحه آمیخته به تقلب و ریا با شعر ناب به عمل آورده است. نصرآبادی می نویسد:

اکثر شعرای زمان رخسار بیان خود را به «طمع تیره و چشم فضل و فصاحت را به غبار وقاحت و قباحت خیره گردانند. اگر درست مغربی ماه را بر طرف کمر جوزا ببینند، کیسه طمع بر آن دوزند و اگر قرص گرم آفتاب را بر سر خوان فلک در نظر آرند کام آرزو از آن خوش کنند».^{۲۰}

مقدمه کوتاه نصرآبادی بر تذکره اش در حقیقت نقدی مؤدبانه بر شعر و نثر زمانه اوست و نیز توجیه سخن ناشناسی مردم زمانه از کار شعر و شاعری است که:

خصوصاً ابنای این عصر که در کفه امتیاز ایشان قدر سخن نبفزوده و نقود خالص و سنگین قیمت به سیم ناسره همسنگ آمده. بازار بی تمیزی گرم و جنس سخن و کالای قابلیت در کمال کسادی به فحطسالی افتاده ام زطالع بست که گر بیان کنم آن را به شرح توانم اگر بیابم آن را که شعر دریا بد بدو دهم صلتی تا سخن برا خوانم^{۱۱}

۵- در تذکره نصرآبادی، تذکره نویسی برخلاف تصور آقای کلیتون در پی وصل و ارتباطی برای ارجاع و ادای احترام به شاعران بزرگ که از پی هم می زیسته اند نیست و در قضاوت خود به هیچ روی دودلی در حق شاعری که شعر او را نقل می کند نشان نمی دهد.

۶- متأسفانه مقاله این بنده جواب اصلی به بند شش ادعای آقای کلیتون است آن هم به دستاویز یک تذکره کم شناخته و به قول امروزیها «درجه سوم»، که اگر با دقت خوانده شود خواهیم دید که چگونه نویسنده فرزند زمانه خویشتن بوده است و چقدر خواندن این تذکره نه تنها مساعد مطالعات ادبی امروز است بلکه هر که آن را به چشم بصیرت بخواند، می تواند بیرون از دایره شعر و ادب و صناعات شعری، دریافتی داشته باشد از مقولات اجتماعی، سنتی، مذهبی، قومی، اخلاقی، مردم شناسی، و لهجه شناسی دوران نویسنده تذکره. البته این بنده چون دیگر تذکره های زبان فارسی را به این دقت نخوانده ام نمی توانم بگویم که آنها نیز تماماً و کلاً واجد شرایط این تذکره هستند یا نه؟

نکته دیگری که در خور تأمل است آن که سنت تذکره نویسی - پیش از به وجود آمدن تاریخ ادبیات در ایران - متأثر از اخلاق کلی جامعه ایرانی در مقوله انتقاد و نقد ادبی است. به این معنا که در ذکر احوال یک شاعر بی آن که از محدوده ادب متعارف قدم فراتر بگذارند کار آن شاعر را به زبانی که اهل فضیلت و کمال فهم توانند کرد معرفی می نمایند و طبیعی است که خواننده چنین تذکره ای اگر از اهل اصطلاح باشد خود قضاوت لازم را درباره شاعر خواهد کرد و چه بسا که اگر اندک هوشی داشته و به فنون ادبی سنتی ایران نیز آگاه باشد می تواند از راه مقایسه توصیفها و تعریفهای تذکره نویس به راحتی دریابد که از سه مقوله «بفرما» و «بنشین» و «بتمرگ» تذکره نویس در حق شاعر به کدام نظر داشته است.

در مطالعه تذکره نصرآبادی قبل از هر نکته باید به این دقیقه توجه داشت که تذکره نویس در یک چهارچوب تاریخی کوشیده است که آینه ای از کردار و رفتار و احوال مردم روزگار خود باشد و در این راه او شعر دوره ای را بررسی می کند که دربار آن به بازار آمده

و شاهان سعی در آن دارند که به جای آن که شاعران را به دربار ببرند خود به بازار در میان شاعران بیابند. حقیقت این است که پادشاهان سلسله صفویه در لوای حمایت از تشیع برای استقرار تاج و تخت خود در مقابل عثمانیان که خلافت سلطنتی را برپا داشته بودند به نوعی مردم گرایی صوفیانه روی آوردند و القاب «مرشد اعظم» و «مرشد کامل» را مترادف با واژه «شاه» و «خلیفه مسلمین» به کار گرفتند و به ظاهر لباس قلندری و درویشی پوشیدند و به اماکن عمومی مانند قهوه خانه ها و تکایا روی آوردند و به تعصب تمام خود را کمترین بنده و خدمتگزار درگاه امامان مذهب شیعه امامیه می خواندند. فی المثل شاه عباس اول هنگام بنای تکایای چارباغ این ابیات را برای ماده تاریخ بنا سروده است:

کلبه ای را که من شدم بانی مطلبم تکیه سگان علی ست
 زین سبب فیض یافتم زاله که مرا مهر با علی ازلی ست
 «خانه دلگشا» شدش تاریخ چون که از کلب آستان علی ست^{۲۲}

که قطعه، البته چون کلام الملوک است رعایت قافیه در آن ضرورتی نداشته است! این شاه عباس که از تبریز بر دوشی و کشکول به دستی اش حکایتها در دست است، و نیز افسانه های خلوت او حکایت از عشرتهای پر تجمل شبانه اش دارد و قصه های هزار و یک شب را به خاطر می آورد، به کلی آن سازمان دربارهای عصر سامانی و غزنوی و سلجوقی را برهم زده و در نتیجه شعر را که تا پیش از مغولان جای در دربار داشته و در ایام مغول و تیموریان بیشتر رخت به خانقاهها کشیده بود، به کوچه و بازار آورده و اسلافش نیز همین رویه را ادامه داده اند. حکایت به زر کشیدن ملا شانی که در قصیده ای در مدح امیرالمؤمنین علی (ع) گفته بود:

اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست به طاق ابروی مردانه اوست
 مشهور خاص و عام است و حکایت مقابله در تذکره نصر آبادی چنین آمده: «مشهور است که ملا شانی را آن پادشاه دین دار به زر کشید، ملا یوسفی به این طمع این قصیده را گفته در روزی فرصت خواندن یافت که شاه در طویله خاصه بود. پادشاه فرمود روزی که ملا شانی شعر خواند ما در خزانه بودیم او را به زر کشیدیم تو به طویله آمده ای با توجه باید کرد؟^{۲۳}

و ملا یوسفی را به سرگین کشیدند. بدیهی ست که به همین حکایت اگر به چشم عنایت نگریسته شود، وضع شعر و شاعری دوران صفوی روشن می گردد. در تذکره نصر آبادی به مطالبی برخورد می کنیم که با تعمق در آنها می توان به نکاتی دست یافت که به شناخت چند و چون آن روزگار و مردمانش و نیز عادات و احوال زمانه

مؤلف پی برد. در زیر برخی از این نکات را می‌آوریم.

۱- مذهب شیعه در شعر

مذهب شیعه اثنی عشری از اهم پایه‌های استقرار سلطنت صفوی در طول ۲۴۳ سال سلطنت مستمر و منقطع این سلسله در ایران است (از ۹۰۵ تا ۱۱۳۵ به طور مستمر، و از ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر به طور منقطع). صفویان این مذهب را چنان که گفتیم برای رویارویی با خلافت آل عثمان برگزیدند و در ترویج آن کوشیدند. در اشعار به جا مانده از اوایل این دوران ما به شاعرانی بر می‌خوریم که در ذهن هنوز نوعی قبول و باور مذهبی در حق خلفای راشدین دارند، منتها امام اول شیعیان را برتر از آن سه دیگر می‌شمارند:

محمد سال و فصل او چهار است علی ز آن فصلها فصل بهار است

رحمت خان امیری (ص ۵۵)

شیفتگی و دل سپردگی مذهبی به امام اول شیعیان به تدریج صورت مبالغه آمیزی به خود می‌گیرد که مشابهاً آن را در آثار غلاة شیعه می‌توان یافت. به علاوه شاعرانی از این دست حتی برای نعت و ستایش از مذهب شیعه منعی برای کاربرد مصطلحات بازی نرد هم نمی‌بینند و در مقام فخر به شیعه اثناعشری بودن چنین می‌سرایند:

در نرد طریق این منم در به دری در ششدر حیرانی ام از بیخبری

نقشی که دوشش نشسته از من این است کز جان و دلم شیعه اثناعشری

(ص ۱۷۰)

از این گونه نمونه‌ها در تذکره نصرآبادی به فراوانی می‌توان یافت.^{۲۴}

به تدریج که باور شیعی به عنوان یک اصل حکومتی و شرط شهروندی در ایران جا باز می‌کند، به اشعاری بر می‌خوریم که برابر ذوق روز و باب دندان حکومت است که سب خلفای راشدین را جزء شعارهای سیاسی خود قرار داده بود. و تعداد این اشعار هم اندک نیست.^{۲۵}

ای دل به علی و آل او بیعت کن مأوای خودت به این سب جنت کن

تنها نکنی بخرد حمای [کذا] لعن بر خرد و بزرگ سنیان لعنت کن

ملا شرقی قزوینی (ص ۲۶۱)

اما بدیهی است که پس فکر ضد شیخ و زاهد که در ادب فارسی ریشه ای عمیق دارد حتی شاعران تحت قیومیت ولایت صفوی را از سرودن اشعاری در قدح دکانداران دین باز نمی‌دارد:

برگشته از اسلام و به خویش آمده اند پس رفته به این گمان که پیش آمده اند

این قوم که در پناه ریش آمده اند گر گند که در لباس میش آمده اند
رفیعی (ص ۲۵)

برتر از اینان هنگامی که شعر فارسی در دربار گورکانیان هند قدم می‌نهد و به سرزمین هند که مآمن مذاهب و طرائق غریبه است می‌رسد یک شاعر پارسی گوی هندی که قبول و پذیرشی هم در دربار دارد قدم از این مراحل فراتر می‌گذارد و با تکیه به ریشه قدیمی آزاد مذهبی هندی علم الوهیت بر می‌افرازد:

ملا شاه - از ولایت هندوستان است به اعتقاد خویش از جمیع علوم خصوصاً از علم جلب قلوب بهره‌وفای دارد. چنانچه شاه جهان را که شیطان از راه نمی‌توانست برد معتقد خود ساخته و شاهزاده‌ها از ذکور و اناث اعتقاد به او داشتند و چنانچه جهان آرا بیگم از مریدان صاحب ارادت و او را از اولیای کبار می‌دانست. اما اعتقاد درستی نداشته چنانچه از این بیتش ظاهر است:

من چه پروای مصطفی دارم پنجه در پنجه خدا دارم
(ص ۶۳)

۲ - وسعت آفاق شعر فارسی

در عهد صفویه سه دربار صفویه، آل عثمان، و گورکانیان هند زبان فارسی را زبان مراوده و مکاتبه میان خود و آحاد مردم خویش قرار داده بودند. اختلافات مذهبی میان اهل تسنن و تشیع تأثیری در حضور زبان فارسی در دربار آل عثمان نداشت، اما مهاجرت قطعی و رفت و آمد ادبی که میان ایران و هند و دربار گورکانیان و راجه‌های شبه قاره پیدا شده بود و منجر به استقرار زبان فارسی در این نقطه جهان گردید، شعر فارسی را در دربار این پادشاهان دوام و قوامی خاص بخشید. و حتی نوعی رقابت میان این نودولتان تتری و آن تاج عمامه به سران صفوی برای جلب شاعران به وجود آمد. که البته جاذبه‌های اقتصادی هند و تساهل برخاسته از طبیعت و تمدن و سنت هندی کفه ترازو را به سود هندیان سنگین کرد. خاصه آن که شاعران در این «دربار» که کمتر به بازار سری می‌زده است قدر می‌دیده و بر صدر می‌نشسته‌اند: «میرزا جعفر مشهور به آصف خان از ولایت قزوین است. در زمان جهانگیر وزیر بالاستقلال او بود» (ص ۵۳). و این وزیر بالاستقلال جعفری تخلص داشته و مثنوی خسرو و شیرین او در اقتفای نظامی ست. سراینده دیگری به نام میرزا ابوسعید: «از ولایت ایران به هندوستان رفته در خدمت شاه جهان کمال اعتبار به هم رسانیده چنانچه در بالای دست شاهزاده داراشکوه می‌ایستاده... شعرش این است:

گویند که عاشق کش و بی باک بتی هست دانم که تویی لیک ندانم سخن کیست»
(ص ۶۱)

این کسان که نام بردیم اگر از دولتمردان شاعر مسلک بوده اند باید دانست که شاعران بزرگ این دوره جملگی سری به هندوستان زده اند و همواره مورد استقبال شاهان گورکانی واقع شده اند و صاحب تذکره نصر آبادی صورت بالابندی از آنان را در تذکره خود آورده است. صائب تبریزی (ص ۲۱۷)، کلیم کاشانی (ص ۲۳۰) طالب آملی (ص ۲۲۳) که این آخری حتی به ملک الشعرائی شاهجهان هم رسیده است: «از آمل مازندران است... در هندوستان رفته در خدمت خدیو قدر دان شاه سلیم کمال اعتبار داشت. بعد از آن به خدمت شاهجهان به منصب ملک الشعرائی سرفراز گردیده، طالب تخلص می کرد (ص ۲۲۳).

رونق زبان و شعر فارسی در این سه دربار باعث پیدا شدن شاعرانی شد که از اطراف و اکناف به یاری طبع شعر روانه مراکز شعر شده اند. اما همچنان که اشاره شد شعر، به خصوص در عهد صفویه از دربار به بازار آمده و در نتیجه قهوه خانه ها، تکا یا بیشتر مرکز گردهماییهای شاعران و مبادلات ادبی بوده است. در تذکره نصر آبادی نام شاعرانی را می بینیم که مسلماً زبان مادری و محلی آنان فارسی نیست، اما خود به اشتیاق قدم در آفاق بلند شعر فارسی نهاده اند از جمله این سرزمینها و اقوام می توان این چند نمونه را برشمرد: چرکس (ص ۳۶)، داغستان (ص ۴۳)، گرجستان (ص ۴۷، ۷۰)، هندوستان (ص ۵۳)، مصر و حبشه (ص ۶۵) دکن (ص ۷۵) و...

۳ - تأثیر حضور اروپاییان در زندگی آسیایی

دوران تحریر تذکره نصر آبادی مصادف با سالهایی ست که استعمار اروپایی پا به قاره کهن نهاده و مستعمرات و مفتوحاتی در آن به دست آورده است. به این جهت همراه حضور اروپاییان در این سوی جهان، عوارضی هم با آن به ایران آمده است و نیز نشانه هایی از «تمدن» اروپایی که تا پیش از آن سراغی از آنها نداشته ایم، در تذکره نصر آبادی مورد نقل و ذکر قرار گرفته است، از جمله:

الف. کوفت - شیوع بیماری کوفت یا آتشک (سیفیلیس): در تذکره نصر آبادی، مکرر به نام بیماری کوفت و آتشک بر می خوریم که یک مرض تازه است که در خود اروپا هم بعد از کشف قاره جدید (امریکا) شیوع یافته و به سرعت جهان آن روز را آلوده کرده است. این مرض را که فرهنگهای فارسی به جز سیفیلیس و آتشک و کوفت از آن با نامهای «آبله فرنگی» و «ارمنی دانه» یاد کرده اند،^{۲۶} در ایران قربانیان سرشناسی داشته از آن جمله شاه عباس دوم به نوشته نصر آبادی: «القصة به قصد ییلاق دار که در حوالی استرآباد است با موکب همایون و اقبال روان شد و در آن جا کوفتی عارض ذات مبارکش شده در قریه مایان من اعمال سمنان به جوار رحمت ایزدی پیوسته» (ص ۱۰). به جز این

پادشاه، به نام تعدادی فراوان از شاعران برخوردار می‌کنیم که با همین اصطلاح «کوفتی» به هم رساندن «جان می‌سپارند»^{۲۷} از جمله کلیم کاشانی شاعر این دوره است که: «در آخر کوفتی به هم رسانیده رخصت توطن کشمیر یافته» (ص ۲۳۰).

از نظر پزشکی و شرح احوال مرض، نقل قطعه ای از ملافندی و انشایی جربادقانی که به قول نصرآبادی مرض آتشک داشته و در آن باب گفته، در خور توجه است. زیرا شاعر در این قطعه به دقت تمام صورت ظهور و بروز مرض را که با جوشهای آبله مانند همراه است، و اسباب گریختن مردمان از بیمار می‌شود تشریح کرده است:

بنازم به ایام کج کار و بار که نگذاشت یک ساعت بیقرار
رسیده به جای قزلباشی ام که بی حکم شه قورچی باشی ام
تم چون تن تیغ پر جوهر است لبم چون لب بحر پر گوهر است
سرو پایم از گردش آسمان کمر خنجر آساست دانه نشان
چنان کرده چرخم صلابت مآب که قیصر نگردهد به من هم رکاب
ز منزل چو آییم برون سرگران ز پیشم گریزند پیر و جوان
ب: عینک - عینک برای دیدن و خواندن، سوغات فرنگان است و حکیم رکنای کاشانی که بیش از هشتاد سال دارد آن را به کار می‌بندد: «گاه در مطالعه رخسار او عینک می‌گذاشت. در آن باب خطاب به معشوق کرده:

بیا پیش ای جوان و دیدن خود بر من آسان کن که پیرم سخت و از نزدیک هم دشوار می‌بینم
(ص ۲۱۵)

موارد متعدد استفاده از عینک را در این تذکره می‌توان دنبال کرد.^{۲۸}

پ: قطب نما و قبله نما - این ابزار هم سوغات فرنگان است که ملا دانش شاعر آن را به این صورت دست انداخته است.

از عالم عاری ز عمل راهنمایی چون قبله نما ساختن اهل فرنگ است
ملا واثق (ص ۳۱۵)

ت: تُفنگ - سوغات دیگری از فرنگ است که خود واژه از دو جزء «تفک» و پسوند «نگ» ساخته شده^{۲۹} و به این صورت مورد استعمال قرار گرفته است:

ز تیر تفک شد تفک هر خدنگ ز ناوک گزی رفته در هر تفنگ
میرزا صادق (ص ۶۵)

ث: فرنگی - سرانجام خود واژه فرنگی از سوی شاعر گمنامی که به اشاره نصرآبادی «منزوی وادی گمنامی و عزلت است و شعرش بی نمکی نیست» به این صورت مورد استفاده

قرار گرفته است:

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی وحشی تر از آهوی نگاه تو فرنگی
از قتل ذیحی مکن اندیشه که عیسی خواهد ز خدا عذر نگاه تو فرنگی
اسماعیل ذیحی (ص ۲۶۹)

برکلی، کالیفرنیا

پانویس:

- ۱- کلیتون، جروم، «نکته ای چند درباره وضع کنونی تاریخ ادبی در ایران»، ایران نامه، سال دوازدهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۳.
- ۲- محبوب، محمد جعفر، «گفتار درباره بعضی مستفرنگان و فرنگان»، ایران نامه، سال دوازدهم، شماره ۴، پائیز ۱۳۷۳.
- ۳- مهدوی دامغانی، احمد و متینی، جلال، «مروری بر تاریخهای ادبیات عربی و فارسی» (به مناسبت چهلمین سال انتشار تاریخ ادبیات در ایران، تألیف استاد ذیحی الله صفا)، ایران شناسی، سال ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۳.
- ۴- جشن نامه استاد ذیحی الله صفا، به کوشش دکتر سید محمد ترابی، انتشارات شهاب ثاقب، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱-۱۱.
- ۵- کلیتون، جروم، ایران نامه، (پانویس شماره ۱).
- ۶، ۷، ۸- همان، ص ۳۶.
- ۹، ۱۰، ۱۱- همان، ص ۳۷.
- ۱۲- خطیبی، حسین، نخستین کنگره نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۲۵، بحث درباره نثر فارسی، تهران ۱۳۲۶، تجدید چاپ از انتشارات فارابی، نیوجرسی امریکا، بدون ذکر تاریخ چاپ، ص ۱۷۶.
- ۱۳- Stephane Mallarme (۱۸۴۲-۱۸۹۸) شاعر بزرگ سمبولیست فرانسه که در حقیقت تئوریهای منجم و شکل گرفته این نوع شعر را به دلیل آن که خود معلمی متبحر در کار ادب فرانسه بود سر و سامان داد و آن را به عنوان یکی از مکاتب ادبی وارد مبحث ادبیات فرانسه کرد.
- ۱۴- تذکره نصر آبادی، تألیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، چاپ سوم، چاپ افست، مروی، ۵۷۵ صفحه، تهران ۱۳۶۱، ص الف.
- ۱۵، ۱۶- همان، ص: ز.
- ۱۷- صفا، ذیحی الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم (کتاب سوم)، فهرست عام کتب و رسالات و مقالات، (ص ۱۹۱۵، ۱۹۲۵، ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶).
- ۱۸- محبوب، محمد جعفر، ایران نامه، (پانویس شماره ۲)، ص ۷۰۸.
- ۱۹- تذکره نصر آبادی، «مقدمه وحید دستگردی»، ص: ج.
- ۲۰- همان، مقدمه مؤلف، ص ۳.
- ۲۱- همان، ص ۴.
- ۲۲- همان، ص ۹.
- ۲۳- همان، ص ۲۷۴.
- ۲۴- همان، ص ۱۰۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۸۴، ۲۵۹، ۳۴۹.
- ۲۵- همان، ص ۱۸۹.
- ۲۶- دایرة المعارف فارسی، زیر نظر مصاحب، غلامحسین، ج ۱، ص ۱۴۱۰.
- ۲۷- تذکره نصر آبادی، ص ۳۶، ۴۰۰، ۴۰۶.
- ۲۸- همان، ۱۷۵، ۱۸۱، ۳۳۶، ۳۰۲.
- ۲۹- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۱۲۹.